

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)

سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۲۸-۱۰۹

بررسی مفاهیم قلب نحوی و مبتداسازی در زبان شناسی کلاسیک
عربی*

مرضیه قربان خانی، فارغ التحصیل زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

سید محمد رضا ابن الرسول، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

عادل رفیعی، استادیار گروه زبان شناسی دانشگاه اصفهان

چکیده

جابجایی ارکان جمله یکی از موضوعاتی است که توجه زبان شناسان را به خود جلب کرده است. قلب نحوی و مبتداسازی از جمله اصطلاحاتی است که زبان شناسان معاصر برای توضیح این پدیده بکار می‌برند. قلب نحوی، فرآیند جابجایی ارکان جمله به همراه نقش‌های دستوری و بدون ایجاد تغییری در معنای تحلیلی آن است، و مبتداسازی به فرآیند جابجایی ارکان جمله از جایگاه بی‌نشان (اولیة) خود به ابتدای جمله و قرار گرفتن در جایگاه مبتدا اطلاق می‌شود. این دو پدیده علاوه بر ایجاد تقدیم و تأخیر در جمله، بر ساخت اطلاع و تأکید جمله نیز تأثیر می‌گذارند. پدیده تقدیم و تأخیر در مطالعات زبان شناسان کلاسیک عربی نیز مورد توجه بوده است و رد پای آن در ابتدایی‌ترین آثار تألیفی در این زمینه؛ مانند «الکتاب» سیبویه و «دلائل الاعجاز» عبد القاهر جرجانی قابل مشاهده است. این پژوهش با رویکردی تحلیلی - تطبیقی، به مقایسه آرای زبان شناسان معاصر و زبان شناسان کلاسیک عربی و تطبیق آرای ایشان بر آرای بیان شده در زبان شناسی کلاسیک عربی می‌پردازد. از جمله نتایج این پژوهش می‌توان به این موارد اشاره کرد: تطابق قلب نحوی و مبتداسازی به ترتیب با تقدیم در نیت تأخیر و تقدیم بدون نیت تأخیر در زبان عربی، ارتباط پدیده اشتغال در دستور زبان عربی با مفهوم مبتداسازی و تأکید، ارتباط مفهوم عنایت و اهتمام با مفهوم برجستگی، ارتباط مفهوم قصر و تخصیص با مفهوم تأکید.

کلمات کلیدی: زبان شناسی کلاسیک عربی، ساخت اطلاع، تأکید، قلب نحوی، مبتداسازی.

*- تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۱۰/۰۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۰۱/۰۹

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: marziehghorbankhani@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

زبان عربی از جمله زبان‌هایی است که زبان‌شناسان آرایش واژگانی^۱ «فعل + فاعل + مفعول»^۲ را برای آن در نظر می‌گیرند. در حالی که برخی معتقدند این آرایش واژگانی، آرایش روساخت^۳ این زبان است و آرایش واژگانی این زبان (مانند زبان فارسی) در ژرف‌ساخت^۴، به صورت «فاعل (مبتدا) + فعل + مفعول»^۵ است. (دین محمدی، ۱۳۸۰: ۷۵) به نظر می‌رسد که این گفته با توجه به دو نوع جمله در زبان عربی (اسمیه و فعلیه) به واقعیت نزدیک‌تر است.

به هر حال واضح است زبان عربی به علت اهتمام به حرکات اعراب در پایان کلمات، در زمره زبان‌های با آرایش واژگانی آزاد^۶ قرار می‌گیرد که در مقابل زبان‌هایی است که آرایش واژگانی مقید^۷ دارند، و مراد از زبان‌های با آرایش واژگانی آزاد زبان‌هایی است که جابجایی ارکان جمله در آن ساده‌تر از جابجایی ارکان در زبان‌هایی با آرایش واژگانی مقید صورت می‌پذیرد. مصلوح با اشاره به این دو نوع آرایش واژگانی این گفته را تأیید کرده، معتقد است از آنجایی که در زبان عربی حرکات اعراب رتبه واقعی کلمات را مشخص می‌کند و واژگان براساس قواعد جوازی دستور زبان، قابل تقدیم و تأخیرند، می‌توان زبان عربی را جزء زبان‌هایی دانست که آرایش واژگانی آزاد دارند. (مصلوح، ۲۰۰۳: ۱۱۳)

با مراجعه به کتب دستور و بلاغت عربی، می‌توان به اهمیت تقدیم و تأخیر در این زبان پی برد؛ چه غالب زبان‌شناسان، فصلی را به بررسی این موضوع در کتب خود اختصاص داده‌اند. نیز ایشان اصطلاحات خاصی در این زمینه بکار برده‌اند که گرچه در نوشته‌های زبان‌شناسان معاصر غربی کمتر به چشم می‌خورد، با اندکی ژرف‌نگری می‌توان این اصطلاحات را با یکدیگر تطبیق داد.

بنابر آنچه درباره آرایش واژگانی زبان عربی گفته شد و طبق نظریات زبان‌شناسان، پدیده قلب نحوی به سادگی در این زبان قابل مشاهده خواهد بود؛ چه به گفته محققان، این پدیده بویژه در زبان‌های با آرایش واژگانی آزاد کاربرد دارد. در حالی که به گفته برخی زبان‌شناسان، پدیده مبتداسازی در زبان‌هایی با آرایش واژگانی مقید بیشتر نمود دارد. (دین محمدی، ۱۳۸۰: ۸۲) این مقاله درصدد است، با بررسی آنچه در کتب زبان‌شناسی سنتی راجع به تقدیم و تأخیر ذکر شده است، احتمال وقوع پدیده‌های قلب نحوی و مبتداسازی را در این زبان بررسی و میزان انطباق این دو پدیده را با دستاوردهای زبان‌شناسان عربی بیان کند. بنابراین پرسش‌هایی را که این تحقیق درصدد پاسخگویی به آن است، می‌توان اینگونه بیان کرد:

۱. جایگاه قلب نحوی در سنت مطالعات عربی چگونه است؟

۲. چگونه می‌توان مفاهیمی؛ مانند تأکید اطلاعی^۸ و تأکید تقابلی^۹ را در نوشته‌های زبان‌شناسان

مسلمان ردیابی کرد؟

۳. میزان انطباق آرای زبان‌شناسان مسلمان با زبان‌شناسان معاصر در زمینه پدیده‌های مبتداسازی و قلب نحوی تا چه حد است؟

بدین منظور این مقاله در دو بخش اصلی، نخست پدیده‌های قلب نحوی و مبتداسازی را در زبان‌شناسی معاصر بررسی می‌کند و توضیحی مختصر از آن ارائه می‌دهد. سپس در ادامه هر بخش، به مقایسه و تطبیق نظر زبان‌شناسان مسلمان در این باره می‌پردازد. گرچه نگارندگان، پدیده مبتداسازی را در بخشی جداگانه بررسی کرده‌اند، لکن نباید از این نکته غافل شد که این پدیده نه در تعارض با قلب نحوی بلکه خود نوعی قلب نحوی است.

۲-۱ پیشینه تحقیق

در باره پیشینه این پژوهش نیز باید گفت از آنجایی که تقدیم و تأخیر یکی از مهم‌ترین پدیده‌های زبانی است، این موضوع همواره در سنت مطالعات زبانی در جهان اسلام تا امروز مورد توجه بوده است. از میان برجسته‌ترین تألیفات در این زمینه می‌توان به «دلایل الاعجاز» عبدالقاهر جرجانی، «مفتاح العلوم» سکاکی و «خصائص» ابن جنی اشاره کرد. در زبان‌شناسی معاصر نیز تعدادی قابل توجه پایان‌نامه و مقاله در این باره نوشته شده است که تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم: پایان‌نامه کارشناسی ارشد «مبتداسازی در زبان فارسی با نگاهی نقش‌گرا» (نوشین شهیدی، ۱۳۷۸ش)؛ رساله دکتری «قلب نحوی در زبان فارسی» (محمد راسخ مهند، ۱۳۸۲ش)؛ مقاله «رفتار کلامی قلب نحوی در فارسی» (محمد راسخ مهند، ۱۳۸۳ش) و مقاله «قلب نحوی در زبان ترکی آذری بر اساس مدل کاوشگر - هدف برنامه کمیته‌گرایی» (عبدالحسین حیدری و افسر روحی، ۱۳۹۳).

پیداست که در هیچ کدام از این آثار مقایسه‌ای بین نظریات زبان‌شناسان معاصر و زبان‌شناسان عربی صورت نگرفته است. این تحقیق در صدد است با تکیه بر نتایج پژوهش‌های پیشین، علاوه بر تکمیل آن‌ها و بیان موضوعاتی که دیگر محققان پیشتر متعرض آن نشده‌اند، به نتایج تازه‌تر دست یابد.

۳-۱ مبانی نظری تحقیق

۱-۳-۱ قلب نحوی^{۱۰}

قلب نحوی یکی از ویژگی‌های زبان‌هایی است که آرایش واژگانی آزاد دارند. این حرکت نحوی، ارکان جمله را به همراه نقش‌های دستوری آن و بدون ایجاد تغییری در معنای تحلیلی جابجا می‌کند. (Saito, 1985; Karimi, 2003: 25: 51) به عبارتی واضح‌تر، قلب نحوی فرآیندی است که طی آن یک عنصر در جمله به همراه نشانه دستوری خود و بدون برجا گذاشتن ضمیر، در جمله جابجا می‌شود. (شهیدی، ۱۳۷۸ش: ۲۴۱) در واقع این جابجایی، ساختی بی‌نشان^{۱۱} را در جمله به ساختی نشان‌دار تبدیل می‌کند. نخستین بار راس^{۱۲} (۱۹۶۷) اصطلاح قلب

نحوی را برای توصیف تغییر ترتیب کلمات در زبان‌های با آرایش واژگانی آزاد، به کار برد.^{۱۳} قلب نحوی در زبان‌هایی مانند ژاپنی، کره‌ای، آلمانی، هندی و هلندی قابل مشاهده است. (Saito, 1985: 52) کریمی معتقد است که قلب نحوی در زبان‌هایی با آرایش واژگانی «فاعل + مفعول + فعل»^{۱۴} بیشتر مشاهده می‌شود، چه جابجایی پیش از گروه فعلی از محدودیت کمتری برخوردار است. نیز قلب نحوی در زبان‌هایی با آرایش واژگانی «فاعل + فعل + مفعول»^{۱۵} قابل مشاهده است؛ زیرا حرکت گروه نحوی بعد از فعل بدون هزینه است. (Karimi, 2003: 26)

زبان‌شناسان انواع مختلفی از قلب نحوی را برشمرده‌اند:

الف) قلب نحوی به سمت چپ^{۱۶}: که به فرآیند حرکت ارکان جمله به سمت ابتدای آن^{۱۷} اطلاق می‌شود؛

ب) قلب نحوی به سمت راست^{۱۸}: که مراد از آن حرکت یکی از ارکان جمله به سمت انتهای آن است (Mahajan, 1994: 23)؛

ج) قلب نحوی چندگانه^{۱۹}: به جابجایی بیش از یک رکن از ارکان جمله از جایگاه اصلی خود اطلاق می‌شود؛

د) قلب نحوی طولانی یا دوربرد^{۲۰}: این اصطلاح در مقابل قلب نحوی کوتاه^{۲۱} که تنها در سطح یک جمله ساده اتفاق می‌افتد، بکار می‌رود و مراد از آن قلبی است که فراتر از جملات ساده و از درون بند پیرو به بند پایه صورت می‌پذیرد؛^{۲۲} مانند: کتاب را آریا می‌خواهد به آرش بدهد.^{۲۳} (Karimi, 1999: 165) گفتنی است که قلب نحوی غالباً در زبان محاوره‌ای رخ می‌دهد، و وقوع آن در نوشتار کمتر قابل مشاهده است؛ (Saito, 1985: 53) زیرا که گویشوران یک زبان غالباً به هنگام نوشتار سعی در رعایت آرایش واژگانی غالب زبان دارند و کمتر از آن تخطی می‌کنند، حال آنکه به هنگام محاوره بنا به دلایلی مانند تأکید در کلام، اجزای جمله به راحتی از مکان اولیه خود به مکان‌های دیگر منتقل می‌شود.

قلب نحوی ارتباطی مستقیم با ساخت اطلاعی^{۲۴} جمله دارد و قادر است ساخت اطلاعی جمله را تغییر دهد؛ بدین معنی که می‌تواند منجر به تغییراتی در مجموعه تأکید^{۲۵} جمله شود.

۲-۳-۱ ساخت اطلاع

ولدووی^{۲۶} در کنار ساخت‌های نحوی، آوایی و معنایی، و هم ردیف با آن، ساخت اطلاعی را ساختی جدا در نظر می‌گیرد که باعث می‌شود جمله در بافتی خاص به صورت مناسب بکار رود و در واقع بازتاب اطلاعات کلامی و بافتی جمله و تلقی گوینده از دانش قبلی شنونده است که به او امکان می‌دهد، اطلاعات جمله را به نحوی آرایش کند که با دانش شنونده هم‌راستا باشد. (Vallduvi, 1990: 60)

گاه دو جمله در زبان، در معنای خود یکسانند؛ اما نحوه بیان آن‌ها متفاوت است. برای روشن شدن معنای این اصطلاح، مثالی از زبان روزمره می‌آوریم:

۱. الف) علی دیروز چی خواند؟

ب) رمان بود که علی دیروز خواند.

ج) داستان کوتاه بود که علی دیروز خواند.

د) علی بود که داستان کوتاه را دیروز خواند.

جمله‌های «ب» و «ج» در پاسخی که می‌دهند، یا به عبارتی در معنای تحلیلی خود متفاوت هستند، حال آنکه نحوه گفتن آن‌ها یکسان است. از همین رو، هر دو جمله را می‌توان به عنوان پاسخی برای جمله «الف» دانست. در این جملات به ترتیب رمان و داستان کوتاه اطلاع نوری جمله بوده و به همین علت، در عبارات اسنادی^{۲۷} فوق قبل از فعل ربطی ذکر شده‌اند. در حالی که در جمله «د» به رغم آنکه معنای تحلیلی^{۲۸} آن با معنای تحلیلی جمله «ج» یکسان است، نحوه گفتن آن با دو جمله دیگر متفاوت است؛ چه در این جمله «علی» به عنوان اطلاع نوری جمله قرار گرفته است، در حالی که سؤال از چیزی بود که دیروز توسط او خوانده شده بود و به همین سبب، این جمله پاسخی مناسب برای پرسش مذکور نیست؛ به عبارت دیگر، تفاوت میان جملات «ج» و «د» در معنای تحلیلی نیست بلکه در نحوه ارائه آن معنا، یا همان ساخت اطلاعی است.

زبان‌شناسان با استفاده از اصطلاحات متفاوت، برای ساخت اطلاعی دو بخش قائل شده‌اند. از رایج‌ترین اصطلاحات، می‌توان به اصطلاحی اشاره کرد که ولدووی (۱۹۹۲م) برای آن بکار برده است. وی این دو بخش را بخش زمینه^{۲۹} و بخش تأکید^{۳۰} نام‌گذاری می‌کند. زمینه، بخشی از جمله است که اطلاع نو ندارد و عامل ارتباط اطلاع تازه جمله با گفتمان است؛ ولی تأکید برخلاف زمینه، دارای اطلاعی نو است که به دانش قبلی مخاطب اضافه می‌شود. از این رو، تأکید جزء غیر قابل حذف هر جمله است؛ هر چند زمینه در صورت وجود قرینه، به سادگی قابل حذف است. در پاسخ به پرسش، معمولاً فقط تأکید جمله ذکر می‌شود و این بی‌نشان‌ترین حالت گفتگو است. (Vallduvi, & Engdahl, 1996: 468) در بسیاری از زبان‌ها تکیه جمله^{۳۱} یکی از عوامل شناسایی تأکید است. (Kiss, 1998: 256)

بسیاری از زبان‌شناسان به وجود دو نوع تأکید اعتقاد دارند: تأکید اطلاعی که در واقع تأکیدی است که اطلاعاتی تازه به شنونده ارائه می‌کند و تأکید تقابلی که علاوه بر تقابل با نظر ارائه شده از سوی شنونده، با دادن دانشی نو، نظر وی را تصحیح می‌کند. (Vallduvi, 1990: 468) (Kiss, 1998) به عبارت دیگر، تأکید تقابلی یا عنصر کانونی شده، علاوه بر دربرداشتن اطلاع نو، یک عنصر را از میان مجموعه‌ای با دو یا چند عنصر برگزیده و در تقابل با بقیه عناصر قرار می‌دهد. این تأکید در برابر تأکید اطلاعی قرار دارد. (Ishihara, 2000: 159) مثال‌های زیر تفاوت این دو نوع تأکید را مشخص می‌کند:

الف) کتاب را برای تو خریدم. (بی‌نشان)

ب) کتاب را برای تو خریدم. (نه سعید)

ج) کتاب را برای تو خریدم. (نه کیف را). (درزی و صادقی، ۱۳۹۱ش: ۹۳)

مشخص است که تأکید در جمله «الف» بی‌نشان و از نوع تأکید اطلاعی و در دو جمله بعد، نشان‌دار و از نوع تأکید تقابلی است. بنابراین می‌توان گفت تأکید اطلاعی، تأکید بی‌نشان جمله است و تکیه عادی جمله^{۳۲} (که دارای شدت کمتری است) بر آن واقع می‌شود. درحالی که تأکید تقابلی تأکید نشان‌دار جمله است و با تکیه تقابلی (که قوی‌تر از تکیه عادی جمله است) در جمله مشخص می‌شود. به همین علت، به راحتی می‌تواند در جمله جابه‌جا شود. این تأکید ممکن است در هر جمله‌ای وجود نداشته باشد. این موضوع در زبان‌شناسی توسط سینک^{۳۳} (۱۹۹۳م) برای تعیین جایگاه بی‌نشان تکیه جمله در زبان‌های مختلف با عنوان «قاعده تکیه اصلی جمله» ارائه شده است.

در جملات ساده بی‌نشان، تکیه اصلی جمله بر درونی‌ترین رکن جمله قرار می‌گیرد. به همین رو، می‌توان گفت در زبان انگلیسی، تکیه اصلی جمله بر کلمه‌ای است که پس از فعل واقع می‌شود و در زبان‌هایی که فعل جزء پایانی جمله است، تکیه جمله بر رکنی است که به فعل نزدیک‌تر است. (Ishihara, 2000: 159) در بیان تفاوت‌های تأکید اطلاعی و تأکید تقابلی باید گفت: تأکید اطلاعی تنها دارای اطلاع‌نوا است. کیس (۱۹۹۸م) آن را تأکید درجا^{۳۴} می‌نامد؛ بدین معنا که در جمله حرکت نمی‌کند. نیز اینکه تکیه در تأکید اطلاعی از شدت کمتری برخوردار است. در تأکید تقابلی ممکن است اطلاعی نو وجود داشته باشد؛ اما مهم‌ترین ویژگی آن برجستگی^{۳۵} است که آن را در برابر عناصر دیگر جمله قرار می‌دهد ولی تأکید اطلاعی فاقد ویژگی برجستگی است. (Choi, 1999: 83)

خلاصه آنچه گذشت را می‌توان اینگونه نشان داد:

تأکید اطلاعی: داشتن اطلاع نو +، برجستگی -

تأکید تقابلی: داشتن اطلاع نو +، برجستگی + (درزی و صادقی، ۱۳۹۱ش: ۹۳)

با توجه به آنچه پیشتر درباره مفهوم ساخت اطلاع ارائه شد، ارتباط قلب نحوی با ساخت اطلاعی و تأکید جمله به وضوح قابل مشاهده است؛ قلب نحوی با ویژگی کلامی نو و کهنه بودن در ساخت اطلاعی در ارتباط است. بدین صورت که این فرآیند نمی‌تواند رکنی را که در نقش تأکید اطلاعی بی‌نشان جمله است، جابجا کند. اگر این جابه‌جایی صورت گیرد، در آن صورت ساخت اطلاعی جمله به هم می‌خورد، به طوری که رکنی دیگر در موضع تأکید اطلاعی جمله قرار می‌گیرد. (راسخ مهند، ۱۳۸۳ش: ۶) چو (۱۹۹۹م) ارتباط قلب نحوی و تأکید تقابلی را تحت عنوان تأثیر ضدتأکیدی^{۳۶} قلب نحوی مطرح می‌کند. بر این اساس، قلب نحوی قادر نیست عنصری را که تأکید اطلاعی جمله است، جابجا کند:

۱. الف) تو کتاب را کی خواندی؟

ب) من کتاب را دیروز خواندم.

ج) دیروز من کتاب را خواندم.

در دو جمله اخیر قید «دیروز» تأکید اطلاعی یا اطلاع‌نوی جمله است؛ چه پرسش، از زمان

خواندن کتاب است. پیشتر دانستیم در زبان‌هایی که فعل جزء پایانی جمله است، تکیه جمله بر رکنی است که به فعل نزدیک‌تر است. بنابراین در جمله «ج» تکیه اطلاعی بر واژه «کتاب» قرار می‌گیرد، حال آنکه پرسش از زمان مطالعه بود. بنابراین این جمله که دچار قلب نحوی شده است، نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای پرسش باشد. (درزی و صادقی، ۱۳۹۱ش: ۹۵) درحالی که قلب نحوی می‌تواند ارکانی را که در بخش زمینه جمله - و نه تأکید - هستند جابجا کند. (راسخ مهند، ۱۳۸۳ش: ۸) «این جابجایی معمولاً به سمت ابتدای جمله؛ یعنی جایگاه مبتدا صورت می‌گیرد. مبتدا در ساخت اطلاعی جمله سازه‌ای است که در بخش زمینه جمله بوده؛ ولی دارای ویژگی برجستگی است. به این ترتیب جابجایی سازه‌ها از بخش زمینه به ابتدای جمله باعث می‌شود که ویژگی‌های کلامی آن‌ها از (- نو، - برجسته) به (- نو، + برجسته) تغییر کند؛ مانند:

الف) رضا دیروز کتاب را به کی داد؟

ب) رضا دیروز کتاب را به آریا داد.

ج) کتاب را دیروز رضا به آریا داد.

د) رضا کتاب را دیروز به آریا داد.» (درزی و صادقی، ۱۳۹۱ش: ۹۵)

البته تأکید تقابلی می‌تواند حاصل قلب نحوی باشد؛ یعنی عنصری که در تأکید تقابلی است، می‌تواند عنصر مقلوب باشد. ارتباط میان قلب نحوی و تأکید تقابلی تحت عنوان تأثیر تأکیدی^{۳۷} قلب نحوی مطرح است.

به اعتقاد زبان‌شناسان، قلب نحوی با ویژگی مشخص بودگی^{۳۸} که یکی از ویژگی‌های معنایی است ارتباط دارد. بدین معنا که قلب نحوی اسامی مشخص^{۳۹} را راحت‌تر از اسامی نامشخص^{۴۰} می‌تواند جابجا کند. به عبارت دیگر، قلب نحوی در جابجا کردن عناصر مشخص، محدودیت کمتری نسبت به جابجایی عناصر غیرمشخص دارد. این اصل با عنوان «اصل تأثیر مشخص بودگی قلب نحوی» شناخته می‌شود. (Choi, 1999: 84)

انک^{۴۱} (۱۹۹۱م) مفهوم مشخص بودگی را به مفهوم آشنایی^{۴۲} نسبت داده و عناصر مشخص را - که اعم از معرفه یا نکره است - عناصری می‌داند که دارای نوعی ارتباط با گفتمان است و ویژگی نو بودن را ندارند، حال آنکه عناصر نامشخص - اعم از اسامی نکره و اسم جنس - با گفتمان قبل از خود ارتباط ندارد و از ویژگی نو بودن برخوردار است. به دیگر عبارت، مرجع عناصر غیرمشخص برای گوینده و شنونده ناشناخته است؛ اما مرجع عناصر مشخص برای هر دو یا فقط برای گوینده شناخته شده است. از همین رو، اسامی مشخص هم می‌توانند به صورت معرفه و هم به صورت نکره در جمله ذکر شوند، حال آنکه اسامی نامشخص همواره نکره هستند. راسخ مهند معتقد است که قلب نحوی براساس ملاحظات نحوی فرآیندی اختیاری است؛ اما از حیث عوامل کلامی و ساخت اطلاعی، اختیاری نیست و ارتباط آن با ساخت اطلاعی جمله نیز انکارناپذیر است. (راسخ مهند، ۱۳۸۳ش: ۱۱)

۲. قلب نحوی در زبان عربی

بنابر آنچه درباره قلب نحوی دانستیم، این پدیده در زبان عربی با تقدیم در نیت تأخیر^{۴۳} قابل مقایسه است. یکی از مهم‌ترین تقسیمات تقدیم و تأخیر در زبان عربی که مورد قبول اکثر علمای نحو و بلاغت این زبان است، تقسیمی است که جرجانی ارائه کرده است. جرجانی تقدیم و تأخیر را در زبان عربی بر دو نوع می‌داند: یکی تقدیم در نیت تأخیر که زمانی رخ می‌دهد جزء مقدم شده همچنان احکام پیش از تقدیم خود را حفظ کرده، نقش دستوری و اعراب پیشین را از دست ندهد و دیگری تقدیم بدون نیت تأخیر^{۴۴} که در آن هم حکم و هم نقش دستوری و به تبع آن اعراب کلمه مقدم شده، با وضعیت پیش از تقدیم متفاوت است. (جرجانی، ۱۹۹۵م: ۹۶) بنابراین از آنجایی که قلب نحوی منجر به تغییر نقش نحوی کلمات در جمله نمی‌شود، با نوع اول تقدیم در زبان عربی قابل مقایسه است.

از آنجایی که مصادیق این نوع تقدیم و تأخیر در زبان عربی گسترده بوده و ذکر آن از حوصله بحث خارج است، به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که نحویان زبان عربی این نوع تقدیم و تأخیر را به دو نوع وجوبی و جوازی تقسیم می‌کنند که قلب نحوی در هر دو نوع قابل مشاهده است و در ادامه بحث تنها به بررسی مواردی از آن می‌پردازیم که با موضوع ساخت اطلاع و تأکید تقابلی نیز در ارتباط باشد.

با توجه به مثال‌های ذکر شده، می‌توان قلب نحوی در زبان عربی را با استفاده از مفهوم تأکید

تقابلی توضیح داد:

الف) مَنْ جَاءَ؟

ب) عَلِيٌّ جَاءَ. (لا سَعِيدٌ)

ج) جَاءَ عَلِيٌّ.

در جمله «ب»، گوینده بر آمدن علی و نه سعید تأکید می‌کند که از نوع تأکید تقابلی است؛ حال آنکه واژه علی در جمله «ج» تأکید اطلاعی جمله به شمار آمده، پاسخی مناسب برای کسی نیست که در آمدن علی یا شخصی جز او تردید دارد. در اینجا شاید این نکته به ذهن خطور کند که در صورت قرار دادن تکیه تقابلی بر واژه علی در جمله «ج» نیز، می‌توان آن را پاسخ مناسبی برای پرسش مذکور دانست؛ چنانکه پیشتر گفته شد که زبان‌شناسان معاصر مکانی خاص برای تأکید تقابلی در جمله در نظر نگرفته‌اند. برای پاسخ به این پرسش باید به سخن باشوف در این زمینه اشاره کرد. باشوف معتقد است در زبان عربی در صورتی که فاعل، اسم ظاهر یا ضمیر منفصل بوده و در جایگاه تأکید تقابلی جمله قرار گیرد، لزوماً بر فعل خود مقدم می‌شود. این در حالی است که علی رغم این جابجایی، همچنان نقش فاعل را دارد و نقش مبتدا را نمی‌پذیرد. (باشوف، ۲۰۰۴م: ۴) بدین ترتیب وی برخلاف نظر زبان‌شناسان، جایگاه تأکید تقابلی در زبان عربی (در جمله فعلیه) را پیش از فعل می‌داند.

این رویکرد باشوف در دو صورت قابل توجیه است: توجیه اول اینکه به گفته برخی

زبان‌شناسان عربی؛ مانند ابراهیم انیس، این زبان را از جمله زبان‌های فاقد تکیه در جمله^{۴۵} به شمار آوریم که البته پذیرش این موضوع اندکی دشوار می‌نماید؛ چه این موضوع در نوشته‌های دیگر زبان‌شناسان مانند مختار عمر مورد انکار قرار گرفته است، به اعتقاد وی تقریباً هیچ زبانی نیست که از تکیه در آن استفاده نشود و زبان عربی نیز از این قاعده مستثنی نیست. (مختار عمر، ۱۹۹۷م: ۳۵۸) تمام حسان نیز معتقد است که زبان عربی برخلاف زبان‌هایی؛ مانند انگلیسی، از جمله زبان‌هایی است که تکیه در آن منجر به تفاوت بین صیغه کلمات (تفاوت بین فعل و اسم) نمی‌شود، بلکه تکیه در این زبان معنایی کاربرد شناختی در کلام یا به عبارتی در معنای جمله ایفا می‌کند. (حسان، ۱۹۹۴م: ۳۰۸) توجه دوم اینکه لزوم تقدّم رکنی را که تکیه تقابلی جمله بر آن واقع می‌شود، تنها در اسلوب‌های خاصی در زبان عربی بپذیریم؛ به عنوان مثال آنچه بلاغت‌پژوهان عربی از آن با عنوان قصر و بویژه قصر تعیین^{۴۶} یاد می‌کنند، یکی از این اسالیب است. قصر تعیین زمانی صورت می‌گیرد که گوینده با بیان جمله خود قصد برطرف کردن تردید مخاطب را دارد؛ مانند: «جاء علیّ (مقصور علیّه) لا سعید (مقصور)»: فقط علی آمد نه سعید. در این اسلوب (قصر با استفاده از حرف عطف «لا») مقصور علیّه لزوماً باید پیش از مقصور ذکر شود. یا در قصر با استفاده از ادات «إلا» مقصور علیّه لزوماً باید پس از این ادات بیاید و همین امر گاه موجب جابجایی ارکان جمله (قلب نحوی) می‌شود؛ مانند: «ما ضَرَبَ عَمراً (مقصور، فعل و مفعول) إلا زید (مقصور علیّه، فاعل)» یا «إنما ضَرَبَ عَمراً زیداً؛ تنها زید بود که عمر و را زد. (ابن عقیل، ۱۹۸۰م: ج ۲، ۱۰۱)

قلب نحوی در اسلوب نفی نیز قابل مشاهده است: گاه هدف از ایجاد اسلوب نفی در زبان عربی این است که معنی نفی متوجه کلمه ذکر شده پس از ادات نفی باشد و این کلمه در واقع همان کلمه‌ای است که مورد نفی واقع شده است. جرجانی در دلائل الاعجاز با اشاره به این ویژگی، در بیان تفاوت دو جمله «ما فَعَلْتُ» و «ما أنا فَعَلْتُ» معتقد است که در جمله اول تنها تحقق فعل از سوی متکلم نفی شده است و در این جمله دلالت بر تحقق یا تحقق نیافتن فعل توسط دیگری وجود ندارد، حال آنکه در جمله دوم علاوه بر نفی تحقق فعل از سوی گوینده، تحقق آن توسط شخص دیگری اثبات می‌شود. (جرجانی، ۱۹۹۵م: ۱۰۸) به دیگر سخن در جمله «ما فَعَلْتُ» تنها می‌خواهد اشاره کند که این کار از سوی من محقق نشده است؛ ولی معلوم نیست آیا اصلاً محقق شده است یا نه؛ در حالی که در جمله «ما أنا فَعَلْتُ» می‌خواهد بگوید این کار محقق شده؛ ولی من انجامش نداده‌ام. بنابراین می‌توان گفت جمله دوم به منظور افاده معنی تأکید تقابلی بیان شده است. قلب در این جمله به این صورت قابل توضیح است که واژه «أنا» را نه به عنوان مبتدا بلکه به عنوان فاعل معنوی در نظر بگیریم؛ بدین معنا که مستنداًلیه در اصل فاعل بوده و سپس مقدم شده و در جایگاه مبتدا قرار گرفته است و در این صورت جمله، معنی حصر را نیز می‌رساند. جرجانی درباره این حصر می‌گوید: اگر بخواهیم فعلی را به کلمه‌ای که مقدم شده اسناد بدهیم (مانند «أنا فَعَلْتُ»)، یکی از احتمالات این است که بگوییم معنی فعل تنها متوجه

همین فاعل و نه فاعل دیگری است.^{۴۷} (همان: ۱۱۰)

در اسلوب نفی، علاوه بر فاعل، می‌توان مفعول و جار و مجرور را نیز با غرض اختصاص معنی نفی به آن، بر فعل مقدم کرد. جرجانی معتقد است به همین علت، جمله «ما ضربتُ زیداً ولکنی أکرمته» صحیح است؛ چه در این جمله، ابتدا تحقق فعل اول مورد نفی واقع شده و پس از آن فعل مثبتی در ادامه جمله ذکر شده است. حال آنکه در صورت تقدیم مفعول بر فعل جمله نادرست می‌شود؛ چه در این حالت مراد از تقدیم مفعول، نفی ضرب از آن و تحقق ضرب بر مفعول دیگری است و به همین سبب باید پس از نفی تحقق فعل بر مفعول مقدم، وقوع آن را برای مفعول دیگری اثبات و به جای جمله نادرست «ما زیداً ضربتُ ولکنی أکرمته» این جمله را جایگزین کنیم: «ما ضربتُ زیداً ولکن عمراً». (همان)

بنابر آنچه گذشت، اهمیت معناشناسانه تقدیم و تأخیر (قلب نحوی) در اسلوب نفی و تطابق آن با مفهوم تأکید تقابلی به وضوح قابل مشاهده است. جابجایی ارکان جمله با هدف تأکید (به ویژه تأکید تقابلی) در دیگر اسالیب زبان عربی نیز قابل مشاهده است. یکی از مباحث مطرح شده در دستور زبان عربی، پدیده اشتغال است. اشتغال در رایج‌ترین کاربردش آن است که مفعول در آغاز جمله قرار بگیرد و ضمیری - که به آن برمی‌گردد - جایگزین آن مفعول شود و نقش دستوری آن را ایفا کند؛ مانند: «زیداً ضربتُه». در این اسلوب از آنجایی که فعل جمله، ضمیر را به عنوان مفعول خود پذیرفته است، با توجه به قواعد نحو عربی، نمی‌توان اسم مقدم شده را هم به عنوان مفعول مقدم آن در نظر گرفت. به همین سبب، آن را مفعول فعلی واجب الحذف که مشابه فعل مذکور است به شمار می‌آورند (ضربتُ زیداً ضربتُه) و یا اینکه آن اسم را در حالت رفعی قرار داده (زیداً ضربتُه)، با تغییر نوع جمله از فعلیه به اسمیه، آن را مبتدا قلمداد می‌کنند. (ابن عقیل، ۱۹۸۰م: ج ۲، ۱۲۹)

پدیده اشتغال در زبان عربی از دو جنبه با مباحث زبان‌شناسی معاصر قابل مقایسه است: بحث تأکید در ساخت اطلاع و بحث مبتداسازی. شاید مهم‌ترین دلیل کتب نحوی در خصوص وقوع پدیده اشتغال، تکیه بر سماع و استعمال آن توسط عرب فصیح باشد. حال آنکه با توجه به مبحث تأکید می‌توان رویکردی دیگر در این باره ارائه کرد:

دانستیم که در جملات پرسشی (در آزمون پرسش و پاسخ) تأکید اطلاعی، کلمه‌ای است که در پاسخ به پرسش ذکر و تکیه جمله نیز بر آن واقع می‌شود:

۱. الف) مَنْ ضَرَبَهُ عَلِيٌّ؟ چه کس را علی زد؟

ب) أَحْمَدُ ضَرَبَهُ عَلِيٌّ. احمد را علی زد.

ج) ضَرَبَ عَلِيٌّ أَحْمَدًا. علی احمد را زد.

با توجه به مورد سؤال که در واقع مفعول (مضروب) است، جمله «ب» پاسخ مناسبی برای این پرسش است؛ چه در این جمله مفعول، در ابتدای جمله قرار گرفته و تأکید اطلاعی جمله به شمار می‌آید. حال آنکه اطلاع نو در جمله «ج» به بخش پایانی جمله منتقل شده است و رکنی دیگر

در موضع تأکید اطلاعی جمله قرار گرفته است که این امر موجب به هم خوردن ساخت اطلاعی می‌شود. بنابراین جمله «ج» پاسخ مناسبی به پرسش نیست. این در حالی است که هر دو جمله از نظر قواعد دستور زبان عربی پذیرفته شده است. بنابراین می‌توان یکی از دلایل مطرح شدن باب اشتغال در زبان عربی را توجه به ساخت اطلاعی جمله و تأکید اطلاعی در نظر گرفت.

سکاکی درفتاح با رویکردی معناشناسانه به تأثیر معنایی قلب نحوی اشاره کرده است. وی از دو منظر جمله «أنا عرفتُ» را بررسی می‌کند: حالت اول بدون در نظر گرفتن احتمال تقدیم و تأخیر؛ بدین معنا که «أنا» در جمله نقش مبتدا داشته و «عرفتُ» خبر آن باشد که در این صورت معنی تقویت حکم از جمله برداشت می‌شود؛ چه خبر (عرفت) از یک سو به مبتدا (أنا) و از سوی دیگر، فعل آن به ضمیر متصل (تُ) اسناد داده شده است؛ یعنی گویی اسناد دو چندان شده و تقویت یافته است. این تقویت بویژه در مواردی که خبر حاوی ضمیر مبتدا باشد بیشتر است. حالت دوم این است که با رعایت اصل نظم جمله فعلیه (عرفتُ أنا)، «أنا» به عنوان فاعل مقدم ۴۸ و «عرفتُ» فعل آن باشد که در این حالت جمله مفید معنی تخصیص است. (سکاکی، ۱۴۰۷ق: ۲۲۱-۲۲۲)

۳. مبتداسازی در زبان عربی

جمله در قالب بی‌نشان خود با اطلاع کهنه آغاز و با اطلاع نو پایان می‌پذیرد. هرگاه گوینده‌ای قصد داشته باشد که اطلاعات تازه جمله را برجسته کند و بدین وسیله توجه مخاطب را جلب کند، از آرایش اصلی تخطی کرده، آن را در ابتدای جمله قرار می‌دهد. (Halliday & 100: 4 Matthiessen, 200) بدین ترتیب هرگاه عنصری از جایگاه بی‌نشان خود که غیر از ابتدای جمله است به صورت ضمیر گذار^{۴۹} یا ضمیر ناگذار^{۵۰} به ابتدای جمله منتقل شود، منجر به ایجاد مبتدای نشان‌دار می‌شود؛ مثال: کسی به نظر نمی‌رسد خونه باشه (مبتداسازی ضمیر ناگذار)؛ سینا رو من به خواهرش درس دادم (مبتداسازی ضمیر گذار). (شهیدی، ۱۳۷۸ش: ۲۴۱) بدین ترتیب فرآیند مبتداسازی با ایجاد مبتداهای اسمی نشان‌دار، منجر به ایجاد ساخت نشان‌دار در جمله می‌شود. مبتداسازی با این هدف صورت می‌پذیرد که سازه مقدم شده را به صورت مبتدا یا تأکید جمله درآورد.

راس (۱۹۶۷م) مبتداسازی ضمیر ناگذار را حرکتی نحوی می‌داند که با وقوع آن در جمله، سازه‌ای غیر از نهاد به ابتدای جمله حرکت می‌کند، حال آنکه با ضمیری درون جمله هم مرجع باقی می‌ماند.

در بیشتر تحقیقات انجام شده، نقش مبتداسازی ضمیر گذار را در پیوند با مبتدا تعریف کرده‌اند. بدین معنا که هدف آن معرفی مبتدای جدید و یا نشان‌دار کردن مبتدا است. هلیدی (۱۹۹۴م) مبتداسازی را به عنوان یکی از مکانیزم‌های ایجاد عنصر (مبتدای) نشان‌دار در جمله می‌داند و معتقد است که فرآیند مبتداسازی توزیع بی‌نشان مبتدا و خبر را دگرگون می‌کند و

عنصری غیر از مبتدا را به عنوان مبتدای جمله قرار می‌دهد. به اعتقاد وی مبتداسازی ایفاگر دو نقش است: نشان‌دار کردن مبتدای جمله، تبدیل عنصر مبتداسازی شده به عنوان اطلاعی نو برای شنونده، بویژه در مبتدای ضمیرگذار. سازه انتقال یافته به ابتدای جمله دارای ویژگی برجسته + نو + یا - است؛ بدین معنی که این سازه از برجستگی برخوردار است حال آنکه از لحاظ نو بودن می‌تواند نو یا کهنه باشد. اگر عنصر مبتداسازی شده دارای شأن اطلاعی نو + باشد، این را می‌رساند که گوینده با انتخاب ساخت مبتداسازی شده قصد دارد توجه ذهنی شنونده را برانگیزد. (میرعمادی و مجیدی، بی تا: ۲۷)

در نگرش هلیدی^{۵۱} ارکان کلامی جمله شامل ارکان گوینده‌محور آن؛ یعنی مبتدا و خبر از یک سو و ارکان شنونده‌محور آن؛ یعنی اطلاع کهنه و نو از سوی دیگر است. (شهیدی، ۱۳۷۸ش: ۲) مبتداسازی فرآیندی شنونده‌محور است که در آن (از هر دو نوع) عنصر مبتداسازی شده همواره اطلاعی کهنه برای شنونده است و عنصر مبتداسازی شده اطلاعی کهنه یا نو برای کلام به شمار می‌رود. (همان: ۲۳۶) به اعتقاد برخی محققان، مبتداسازی برخلاف قلب نحوی در زبان‌های با آرایش واژگانی مقید صورت می‌گیرد. (دین محمدی، ۱۳۸۰ش: ۸۲)

لمبرکت^{۵۲} (۱۹۹۴م) در توصیف مبتدا، علاوه بر روابط و جایگاه نحوی عناصر، روابط کاربردشناختی را نیز دخیل می‌کند. وی برای تعریف مبتدا از مفهوم دربارگی^{۵۳} استفاده می‌کند. به نظر وی مبتدا همان چیزی است که گزاره جمله درباره آن بیان شده است. لمبرکت معتقد است که مبتدا و عنصر مبتداسازی شده، باید جزء پیش‌انگاره موضوعیت^{۵۴} جمله باشد؛ بدین معنا که مبتدا باید کانون توجه فعلی در متن باشد. به عبارت دیگر عنصری در ابتدای جمله واقع می‌شود که در ادامه جمله موضوع بحث و صحبت باشد. به اعتقاد لمبرکت مبتداسازی فرآیندی است که هم ساختار نحوی و هم ساختار اطلاعی را در بر می‌گیرد.

انگیزه گوینده از انتخاب ساخت مبتداسازی، برجستگی و اهمیت موضوعی سازه‌ای است که به جایگاه آغازین جمله منتقل می‌شود. به عبارت دیگر، چنانچه سازه‌ای به عنوان مدلول کلامی، برجسته و حایز اهمیت تلقی گردد آن سازه به جایگاه آغازین جمله ارتقا می‌یابد؛ بدین معنا که گویندگان زبان بعضی از مدلول‌های کلامی و یا رویدادها را به عنوان موجودیت‌هایی در نظر می‌گیرند که در جریان گفتگو از اهمیت برخوردارند یا به عبارتی در کانون توجه آنها قرار دارند؛ اما چگونگی توزیع اطلاعات در سطح جمله به لحاظ نو یا کهنه بودن به میزان آشنایی فرضی گوینده با ذهنیت شنونده و نیز دانش پیش‌انگاره‌ای وی بستگی دارد. (میرعمادی و مجیدی، بی تا: ۲۷)

تفاوت‌های مبتداسازی و قلب نحوی را می‌توان اینگونه برشمرد:

۱. در فرآیند قلب نحوی هر نوع اطلاعی می‌تواند به جایگاه آغازین جمله منتقل شود؛ ولی تمایل غالب بر پیشیندی عنصری است که برای شنونده و کلام کهنه باشد؛
۲. هر دو فرآیند قلب نحوی و مبتداسازی منجر به ایجاد مبتدای نشان‌دار می‌شود و در هر دو

تمایلی غالب برای پیشایندسازی عنصری کهنه برای شنونده و آشنا تر برای او در مقایسه با عنصر دوم دیده می‌شود. تفاوت این دو فرآیند در این است که مبتداسازی فرآیندی مشروط و مقید است که در چارچوب قواعد نحوی عمل می‌کند، در حالی که قلب نحوی فرآیندی آزاد است و تا جایی که جنبه ارتباطی کلام مختل نشود، می‌تواند فارغ از ملاحظات نحوی و اطلاعاتی به جابجایی عناصر پردازد. (شهیدی، ۱۳۷۸ ش: ۲۴۱)

۳. مبتداسازی حرکت ارکان جمله بدون نشانه‌های دستوری است، برخلاف قلب نحوی که حرکت ارکان جمله همراه با نشانه‌های دستوری آن است.

محققان دربارهٔ اختیاری یا اجباری بودن فرآیند مبتداسازی اینگونه گفته‌اند: در اکثر جملات، مبتداسازی معنای تحلیلی جمله را تغییر نمی‌دهد؛ اما ضرورتاً معنای ارتباطی^{۵۵} و کاربردی جملات را تغییر می‌دهد. اگر مبتداسازی معنی ارتباطی جمله را تغییر نمی‌داد این امکان وجود داشت که آن را اختیاری فرض کنیم در حالی که اینگونه نیست. درک کامل معنای جمله نه تنها به درک معنای تحلیلی آن بستگی دارد که مستلزم درک درست معنای اطلاعی جمله نیز خواهد بود. (میرعمادی و مجیدی، بی تا: ۹)

پیشتر گفته شد که پدیدهٔ اشتغال در زبان عربی، از یک جنبه با مبتداسازی قابل مقایسه است؛ برخلاف گفته محققان در این باره که مبتداسازی در زبان‌های با آرایش واژگانی آزاد کمتر به چشم می‌خورد می‌توان پدیدهٔ اشتغال را به راحتی یکی از مصادیق مبتداسازی در زبان عربی دانست.

دانستیم که دستوریان برای اسم واقع شده در ابتدای جمله در اسلوب اشتغال، دو حالت اعرابی نصبی و رفعی در نظر می‌گیرند که پیشتر دربارهٔ حالت نصبی آن سخن گفتیم. در این بخش به بررسی و مقایسهٔ حالت رفعی آن با مبتداسازی ضمیر گذار می‌پردازیم:

در این حالت گوینده قصد بیان جمله‌ای متشکل از فعل و فاعل و مفعول را دارد، مانند: «رأيتُ (فعل و فاعل) عليّاً (مفعول و منصوب)» اما بنا به دلایل معناشناختی از جمله اهتمام و تأکید (به ویژه تأکید تقابلی) مفعول ذکر شده را بدون نقش دستوری، به اول جمله منتقل کرده و به عنوان مبتدا قرار می‌دهد. نکتهٔ جالب توجه این است که در این صورت کلمهٔ مقدم شده در زبان عربی اعراب مبتدا را می‌پذیرد و مرفوع می‌شود: «عليٌّ (مبتدا و مرفوع) رأيتُ (خبر)». لکن گوینده برای تأکید بیشتر، با استفاده از یک ضمیر متصل به فعل جمله، که مرجع آن مبتدای مذکور است، جملهٔ خود را به این صورت بیان می‌کند: «عليٌّ رأيتُهُ».

این نکته‌ای است که این جنی نیز به آن اشاره می‌کند. وی معتقد است گاه عنایت به شأن کلمه‌ای موجب تغییر اعراب آن می‌شود تا اینکه مخاطب گمان نبرد که آن جزء در کلام زائد است. وی با ذکر مثالی در مورد تقدیم مفعول، معتقد است که در صورت عنایت گوینده به مفعول، این جزء بر فاعل و یا فعل و فاعل مقدم می‌شود و گاه پس از تقدیم، مرفوع می‌شود و ضمیر آن به فعل می‌چسبد و گاه این ضمیر نیز حذف شده، کلمه همچنان مرفوع باقی می‌ماند و

در مرحله بعد این امر منجر به حذف فاعل نخستین و قرار دادن مفعول به عنوان نایب آن می‌شود. (ابن جنی، ۱۹۹۹م: ج ۱، ۶۴) آنچه در گفته ابن جنی قابل توجه است، تمرکز او به مفهوم عنایت و اهتمام است که خود یکی از اغراض تقدیم و تأخیر در زبان‌شناسی کلاسیک عربی به شمار می‌رود و همان گونه که از عنوان واضح است، مراد از عنایت و اهتمام این است که گوینده گاه در هنگام بیان کلام خود، نظم اصلی کلام را رعایت نکرده و آنچه را که در نظر وی از اهمیت بیشتری برخوردار است، بر دیگر اجزای کلام مقدم می‌کند. جرجانی عنایت و اهتمام را از مهم‌ترین دلایل جابجایی اجزای کلام می‌داند. (ر.ک. جرجانی، ۱۹۹۵م: ۹۷)

سکاکی نیز عنایت و اهتمام را به دو نوع تقسیم می‌کند. نوع اول زمانی است که اجزای کلام بر اساس نظم کلام و بنابر اهمیتی که دارند، در جایگاه اصلی خود قرار گرفته و تقدیم و تأخیری در کار نیست و نوع دوم زمانی است که عنایت و اهتمام با رعایت نکردن نظم کلام و تقدیم یکی از اجزای کلام که در نظر گوینده از اهمیت برخوردار است، بر دیگری صورت می‌پذیرد. (سکاکی، ۱۴۰۷ق: ۲۳۷) این مفهوم با آنچه زبان‌شناسان معاصر از آن با عنوان برجستگی یاد می‌کنند، قابل تطابق است. بنابراین وجه دوم اعرابی در اسلوب اشتغال معادل همان چیزی است که در زبان‌شناسی معاصر از آن با عنوان مبتداسازی ضمیر گذار نام برده می‌شود.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان موارد ذیل را استنتاج کرد:

۱. به رغم آنچه زبان‌شناسان درباره وقوع پدیده قلب نحوی در زبان‌های دارای آرایش واژگانی آزاد و مبتداسازی در زبان‌های دارای آرایش واژگانی مقید ارائه کرده‌اند، مصادیق هر دو مفهوم در زبان عربی که به دلیل وجود نظام حرکت گذاری کلمات دارای آرایش واژگانی آزاد است، قابل مشاهده است.

۲. مفهوم قلب نحوی در زبان‌شناسی معاصر با مفهوم تقدیم در نیت تأخیر قابل تطابق است؛ زیرا قلب نحوی ارکان جمله را به همراه نقش دستوری آن جابجا می‌کند و این همان تعریفی است که جرجانی از تقدیم در نیت تأخیر ارائه کرده است. حال آنکه مبتداسازی، برخلاف قلب نحوی، با مفهوم تقدیم بدون نیت تأخیر مطابق است؛ زیرا در هر دو مورد، ارکان جمله بدون نقش دستوری جابجا می‌شوند.

۳. اسلوب اشتغال در زبان عربی از دو جنبه با دستاوردهای زبان‌شناسان معاصر قابل مقایسه است: تأکید تقابلی و مبتداسازی. به این ترتیب که در این اسلوب اگر کلمه مقدم شده بر فعل، در حالت نصبی قرار داشته باشد، برای رساندن تأکید تقابلی است و اگر این کلمه در حالت رفعی قرار بگیرد، نمود بارز مبتداسازی ضمیر گذار است؛ چه در این صورت متکلم کلمه‌ای را که در واقع قصد داشته مفعول فعل مذکور قرار دهد، بدون در نظر گرفتن نقش نحوی و در قالب مبتدا به ابتدای جمله می‌آورد و حتی اعراب مبتدا را نیز به آن متصل می‌سازد و با قرار دادن ضمیر این

- مبتدا به عنوان مفعول فعل پس از آن، ضمیر گذاری را انجام می دهد.
۴. قلب نحوی در اسلوب قصر در زبان عربی قابل مشاهده است؛ زیرا در این اسلوب، مقصوره علیّه با حفظ نقش دستوری خود لزوماً باید در جایگاه خاصی از جمله ذکر شود که این امر در برخی موارد به تغییر آرایش واژگانی و جابجایی ارکان جمله (قلب نحوی) منجر می شود. هدف از ساخت این اسلوب رساندن معنی تخصیص است. بدین معنا که متکلم در این حالت قصد دارد حکم جمله را فقط به مقصوره علیّه اختصاص داده و از غیر از او نفی کند و دانستیم که تأکید تقابلی نیز به همین معناست.
۵. اسلوبی دیگر - که قلب نحوی در آن قابل مشاهده است - اسلوب نفی است. در این اسلوب، گاه برای اینکه معنی نفی، متوجه کلمه ذکر شده پس از ادات نفی باشد، باید آن را بر دیگر اجزاء مقدم کرد که پس از تقدیم، و نفی حکم صادر شده از کلمه مقدم، آن حکم را برای معادل آن اثبات می کنیم. این اسلوب علاوه بر اینکه منجر به وقوع قلب نحوی در زبان می شود، کارکرد معناشناختی تأکید تقابلی را نیز می رساند.
۶. یکی از اغراض تقدیم و تأخیر در زبان شناسی کلاسیک عربی، با عنوان عنایت و اهتمام شناخته می شود؛ بدین معنا که گاه متکلم با مقدم کردن یکی از ارکان جمله بر دیگر ارکان، قصد دارد با برجسته کردن این مفهوم، توجه خود را به آن نشان دهد. این موضوع در زبان شناسی معاصر با عنوان برجستگی مطرح می شود.

پی نوشت ها

۱. مراد از آرایش واژگان ترتیبی است که در آن عناصر زبانی در گروه، بند یا جمله قرار می گیرد.
۲. VSO.
۳. Surface-Structure.
۴. Deep-Structure.
۵. SVO.
۶. Free Word Order.
۷. Fixed Word Order.
۸. Informative Focus.
۹. Contrastive Focus.
۱۰. Scrambling.
۱۱. مراد از بی نشان بودن ساخت، قرار گرفتن آن در قالب رایج ترین آرایش واژگانی زبان و مراد از نشان دار بودن آن، جابه جا شدنش از جایگاه رایج است؛ مانند ذکر مفعول پس از فاعل در زبان فارسی با الگوی آرایش واژگانی (SOV) به عنوان ساختی بی نشان و ذکر مفعول پیش از فاعل در همین زبان به عنوان ساختی نشان دار.

- Roos.۱۲
۱۳. اصطلاح قلب نحوی را برای اولین بار دبیر مقدم (۱۳۷۴ش) معادل Scrambling در فارسی بکار برده است.
- SOV.۱۴
- SVO.۱۵
- Leftward Scrambling.۱۶
۱۷. شایان ذکر است که جهت حرکت بر اساس خط لاتین است.
- Rightward Scrambling.۱۸
- Multiple Scrambling.۱۹
- Long Distance Scrambling .۲۰
- Short Distance Scrambling.۲۱
۲۲. این نوع قلب در زبان عربی نیز به وضوح قابل مشاهده است؛ زیرا در این زبان گاه جمله شرط در میان جمله جزای شرط واقع می‌شود.
۲۳. در مطالعات زبان‌شناسان، اصطلاح قلب نحوی میانه (middle distance scrambling) نیز قابل مشاهده است که مراد از آن حرکت عناصر به جایگاهی قبل از فاعل است. حال آنکه عده‌ای معتقدند که چون این نوع قلب در دورن یک جمله صورت می‌پذیرد، می‌توان آن را در زمره قلب نحوی کوتاه به شمار آورد. (کریمی، ۲۰۰۳م: ۳۰۶)
- Information Structure .۲۴
- Focus Set.۲۵
- Vallduvi.۲۶
- Cleft.۲۷
- Analytic Meaning .۲۸
- Ground.۲۹
- Focus.۳۰
- Sentence Stress.۳۱
- Natural Sentence Stress.۳۲
- Cinque .۳۳
- In-situ .۳۴
- Prominence .۳۵
- Anti-Focus .۳۶
- Focal Effect .۳۷
- Specificity .۳۸

۳۹. Specific

۴۰. Non-Specific

۴۱. Enç

۴۲. Familiarity

۴۳. التقديم علی نیه التأخیر

۴۴. التقديم لا علی نیه التأخیر

۴۵. مراد از تکیه در این بخش از گفتار تکیه تأکیدی (Emphatic Stress) است که در واقع بر معانی جمله تأثیر گذاشته و معانی اضافه‌ای چون تأکید بر جمله می‌افزاید.

۴۶. یکی از اسالیبی که منجر به تقدیم و تأخیر در زبان عربی می‌شود، قصر است. قصر در اصطلاح تخصیص چیزی به چیز دیگر به روشی مخصوص است. (مطلوب، ۲۰۰۷م: ۵۵۹) بلاغت پژوهان سه نوع قصر را از یکدیگر متمایز کرده‌اند: قصر افراد، قصر قلب و قصر تعیین (هاشمی، ۱۳۸۴ش: ۱۶۹)

۴۷. حالت دوم که موضوع بحث نیست این است که با تقدیم کلمه، قصد جا انداختن مطلب در ذهن شنونده و از بین بردن تردید او را داشته باشیم. (جرجانی، ۱۹۹۵م: ۱۱۱)

۴۸. این همان چیزی است که در ادامه با عنوان فاعل معنوی به بررسی آن می‌پردازیم.

۴۹. Left Dislocation

۵۰. Topicalization

۵۱. Halliday

۵۲. Lambrecht

۵۳. Aboutness

۵۴. Topicality Presupposition

۵۵. Communicative Meaning

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۷۴ش). «فعل مرکب در زبان فارسی»؛ **مجله زبان‌شناسی**، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، صص ۲-۴۶.

- درزی، علی و وحید صادقی. (۱۳۹۱ش). **تعیین همبستگی‌های نحوی و آوایی در ساخت ارتقایی و مبتداسازی در زبان فارسی**؛ تهران: دبیرخانه شورای عالی اطلاع‌رسانی.

- دین محمدی، غلامرضا. (۱۳۸۰ش). «تبیین تنوع ساخت‌های در زبان‌های انگلیسی، عربی و فارسی»؛ **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**، صص ۷۵-۸۷.

- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۳ش). «رفتار کلامی قلب نحوی در فارسی»؛ **پژوهش‌های**

زبان‌شناسی ایرانی، انتشارات دانشگاه بوعلی سینای همدان.

- شهیدی، نوشین. (۱۳۷۸ش). **مبتداسازی در زبان فارسی با نگاهی نقش‌گرا**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

- میرعمادی، سید علی و ستاره مجیدی. (بی‌تا). «بررسی نقش اطلاعی دو فرآیند مبتداسازی و مجهول‌سازی در زبان فارسی از دیدگاه نقش‌گرایی»؛ **مجله زبان و ادب**، شماره سی، صص ۳۰-۷.

- هاشمی، احمد. (۱۳۸۴ش). **جواهر البلاغه؛ ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدرایی**، قم: انتشارات حقوق اسلامی.

ب) منابع عربی

- ابن جنی، أبو‌الفتح عثمان. (۱۹۹۹م). **المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإیضاح عنها**؛ ۲ جلد، وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية.

- ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمن. (۱۹۸۰م). **شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک؛ تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید**، ۴ جلد، چاپ بیستم، قاهره: دار التراث.

- باشوف، تسفیتومیرا. (۲۰۰۴م). «دور لسانیات النص فی تطویر مناهج تدریس اللغة العربية لغير الناطقین بها»؛ المؤتمر الأول لتدریس اللغة العربية للناطقین بغيرها، جامعة دمشق، صص ۱۷۰-۱.

- جرجانی، أبوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن. (۱۹۹۵م). **دلایل الإعجاز؛ تحقیق: محمد التنجی**، بیروت: دار الكتاب العربي.

- حسان، تمام. (۱۹۹۴م). **اللغة العربية معناها ومبناها؛ مغرب: دار البيضاء.**

- سکاکی، یوسف بن أبی‌بکر. (۱۴۰۷ق). **مفتاح العلوم؛ تعليق: نعيم زرزور**، بیروت. لبنان: دار الكتب العلمية.

- مختار عمر، احمد. (۱۹۹۷م). **دراسة الصوت اللغوي؛ قاهره: عالم الكتب.**

- مصلوح، سعد. (۲۰۰۳م). **في البلاغة العربية والأسلوبيات اللسانية آفاق جديدة؛ كويت: مجلس نشر علمي.**

- مطلوب، احمد. (۲۰۰۴م). **معجم المصطلحات البلاغية وتطورها؛ چاپ دوم**. لبنان: مكتبة لبنان ناشرون.

ج) منابع لاتین:

- Choi, H-W (۱۹۹۹). **Optimizing scrambling in context: scrambling and information structure**. Stanford, CA: Center for the Study of Language and Information (CSLI) Publications.

- Cinque, G. (1993). "A null theory of phrase and compound stress". *Linguistic Inquiry*. 24: 239-298.

- Enç, M. (1991). "The Semantics of Specificity". *Linguistic Inquiry*.

22: 1-25.

- Halliday, M.A.K. (1994). *An Introduction to Functional Grammar*. 2 nd, de. London. E. Arnold.
- Halliday, M.A.K. & C.M.I.M. Matthiessen (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. 3 rd, de. Hodder Education Publishers.
- Ishihara, S. 2000. “ Stress, Focus and Scrambling in Japanese”, in MIT Working Papers in Linguistics, 39: 142-175.
- Karimi, S. (2003). “Object positions and scrambling in Persian”. in Karimi (ed). *Word order and scrambling*. Blackwell.
- ----- (1999). “Is scrambling as strange as We think it is? ”. MIT working papers in Linguistics. 33: 159-190.
- Kiss, Katalin E. (1998). “Identificational focus versus information focus”. *Language*. 74: 245-273.
- Mahajan, A. (1994), “Toward a Unified Theory of Scrambling” in Corver and van Riemsdijk (eds.), *Studies on Scrambling*, Mouton de Gruyter, Berlin;
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ross, J.R (1967). *Constraints on variables in syntax*. Ph.D. dissertation. MIT. [Published as *Infinite Syntax!* Norwood, N. J.: Ablex (1986)].
- Saito, M. (1985). *Some asymmetries in Japanese and their theoretical implications*. MIT Dissertation. Cambridge, MA: MITWPL.
- Vallduvi, E. & E. Engdahl (1996). “The linguistic realization of information packaging”. *Linguistics*. 34: 459-519.
- Vallduvi, Enric (1992). *The Informational Component*. New York: Garland Press.
- ----- (1990). *The Information Component*. Ph.D Dissertation. University of Pennsylvania.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۵

دراسة مفاهيم الخفق والموضعية في اللسانيات العربية القديمة*

مرضیة قریان خانی، الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة إصفهان
سید محمد رضا ابن الرسول، أستاذ مشارك في اللغة العربية وآدابها بجامعة إصفهان
عادل رفیعی، أستاذ مساعد في فرع اللسانيات بجامعة إصفهان

الملخص

التقديم والتأخير إحدى الموضوعات التي لفتت انتباه اللغويين. الخفق والموضعية من المصطلحات التي يستعملها اللغويون للتعبير عن هذه الظاهرة. الخفق هو التقديم والتأخير في أركان الجملة مع إعرابها وبدون أيّ تغيير في المعنى التحليلي والموضعية هي التقديم والتأخير في أركان الجملة ونقلها من مكانتها الأولى إلى بداية الجملة وجعلها في مكانة المبتدأ. هاتان الظاهرتان إضافة إلى تغيير مكانة أركان الجملة، يُؤثران على هيكل المعلومات وتأكيد الجملة أيضاً. العناية بظاهرة التقديم والتأخير توجد في دراسات اللغويين القدماء من العرب ويمكن مشاهدتها في أمهات المؤلفات القديمة في هذا الصدد من أمثال الكتاب لسبويه و دلائل الاعجاز لعبد القاهر الجرجاني. هذه المقالة في نظرة تحليلية تطبيقية تهدف إلى مقارنة آراء اللغويين المعاصرين واللغويين القدماء من العرب وتطبق آراءهم على الآراء الموجودة في اللسانيات العربية القديمة. ومن جملة نتائجها يمكن الإشارة إلى: تطبيق مفاهيم الخفق والموضعية على التقديم في نية التأخير والتقديم لا على نية التأخير في اللغة العربية، علاقة ظاهرة الاشتغال في النحو العربي بظاهرة الموضعية والتأكيد، علاقة مفهوم العناية والاهتمام بمفهوم الأهمية في اللسانيات الحديثة، علاقة مفهوم القصر والتخصيص بمفهوم التأكيد.

الكلمات الدلالية: اللسانيات العربية القديمة، هيكل المعلومات، التأكيد، الخفق، الموضعية

* - تاريخ الوصول: ۹۴/۱۰/۰۱ تاريخ القبول: ۹۵/۰۱/۰۹

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: marzieghorbankhani@yahoo.com